

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قافیه‌های دل‌تنگ

مجموعه سروده های

بانو مریم وزیری

(قیماء)

گرد آوری از

آرتار حیم

زمستان ۹۱

پیشگفتار

از یک اتفاق ساده شروع شد ...

از یک حضور ...

از یک نگاه ...

از یک شعر .

با دعوت آشنایی به یک سایت ادبی رفتم ...

اشعاری نه چندان ناب اما حرف‌های تازه. اکثر حضار جوان بودند و گمنام، اما یک دل و مشتاق ...

به جمع‌شان پیوستم و در رهگذار علم و ادب دل به نجواهاشان سپردم ...

حرف‌های عاشقانه ...

حرف‌های نای بغض کرده ...

حرف‌های ساده اما عمیق ...

دلنشین ...

یک دست ...

از هر قشر و برزنی

از هر طایفه و ایلی ...

برایم تازه گی داشت ...

گویا بعد از سالها باز هوای نوجوانی به سرم زده بود و کودک دل بیقرار در تکاپوی آب بازی لب حوض

گویا به سال‌های نه چندان دور اما پر خاطره ی شب شعرهای سه شنبه‌های سهروردی باز گشته بودم ...

لذتی فراگیر در ناشناخته‌ترین اعماق وجودم جریان یافته بود و مرا برای بودن ...

برای حضور ...

برای داشتن و بودن، سوق میداد ...

ناگاه در بین خط خطی‌های شاعران جویای نام با این بیت تصادف کردم

بس که از فاصله کمتر نفس‌برند آمد

چشم‌بی شعرو تر متالباروند آمد

صورت و بغض و ترانه... گل‌اشکی نایاب

کنج هر بیت غزل گریه به لب‌خند آمد...

سراینده اش را غریبه تر از غریبه یافتم اما کلامش را آشناتر از هر آشنایی ...

برایم جالب بود که بدانم چه می خواهد بگوید و وقتی به این قسمت غزل رسیدم که می گفت :

غزل خسته از آن بازی اجباری بود

تاس تقدیر من افتاد!! بگو چند آمد؟

کلمات همه مردند به لطف غم تو

و در این جاف نفس فاصله هر بند آمد...

دانستم که نمی توان به ساده گی گذشت ...

بی آنکه لگام بر اشتیاق شناخت زنم حریصانه به جستجوی شاعر شاعرانه اش رفتم ...

هم سایت و هم اشعار درج شده اش را زیباتر از سن و سالش یافتم و با آرزوی دیدار او را به کلبه ی پاییزی ام دعوت نمودم و

آنچه اتفاق افتاد همان چیزی بود که به دنبالش بودم...

آری بانو مریم وزیری (تیماء) آمد و همین ورود ، اساس دوستی را فراهم کرد تا آنکه اینک بعد از گذشت روزها و ماه ها

تصمیم گرفتم تا به پاس لطفشان و به حرمت دوستی مان برگی از اوراق زرین او را در اختیار دوستان قرار دهم ...

بی شک خوانش این اشعار که برگرفته از دلی لبریز از عشق ، انتظار ، بیقراری ست و از نای زیبارویی از دیار شمال و به دست

بانویی از تبار دلیران است گوارای وجود خواهد بود و شما را سرمست تر از قمری عاشق خواهد نمود ...

شاید بهتر بود تا از بانو تیماء برایتان بنگارم اما معذورم که عذر تقصیر دارم چرا که نه اجازه ای ست و نه در وسع بیان من که

شرح مه رویان کنم و قلم محدود را به میدان نامحدود برم ...

لیک برای آنکه شما دوست محترم به مراد خویش رسید آدرس وبسایت ایشان را تقدیم می کنم که در آخر این مجموعه قید

گردیده است.

امیدوارم که این تحفه ی درویشی را پذیرا باشید ...

آرتا رحیمی

۹۱/۱۱/۲۱

« ۱ »

شماره ی یکم

پایم

اینجا تبسم را چه ارزان می فروشند
از روی عادت قلب انسان می فروشند
وقتی که بایک حلقه بستی مهر خود را
آن را به محض عقد بندان می فروشند
بعضی برای اینکه قدری مست گردند
ناموسشان را کنج زندان می فروشند
دیشب شنیدم ابرها هم گریه کردند
قصابهای شهر باران می فروشند
مولایا وقتش رسیده باورت نیست
بعضی برای پول قرآن می فروشند
جمعیتی در ماندگان و حاج واجیر
آقانمی آید؟ ایمان می فروشند

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۲ »

شماره ی دوم

مرد نمی شوی حدود...

چشم تو و نخاله ها از دل من نبرد سود
کاش نگاه آخرم تلخ تر از همیشه بود
برگ به برگ بودنم مشق غزل نوشته است
من تئوری مرگم و خانه ی من میان رود..
شاعره های شهر من با هوس آشنا شدند
بوی تعفنش چرارفته به عمق بوی عود؟؟
شهر به شهر قصه ها از تو فرامی کنند
این غزلو حقیقتست.. رد شده از خط عمود

کاسه‌ی صبر تازه ام پر شده از کنایه‌ها
ماه شدم و مشتری طالع زرد من سرود..
می گذرم از این غزل. تابه توافقدا کنم.
سوره به سوره مریم وقامت قبله ات کبود..
بخت زنان هرزه و فاحشه های بی پناه..
آنچه قولایقش شدی درد دل این ترانه بود
فرصت مرد بودنت حال به سر رسیده است
چادر من سرت نکن. مرد نمیشوی حسود...

♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥

« ۲ »

شماره ی سوم

وقتی کسی از او بخواد چشم هایش را
وقتی کسی از او بخواد چشم هایش را
یعنی نمی خواهد ببیند ردپایش را
باید دل چشمان خود را گل بگیرد یا
آرام تر خالی کند بغض صدایش را.
لای تمام سر نوشتش پندها خوابند..
وقتی که امضای کند غم ماجرایش را
فرصت شود باید به هر سجاده اش ماهی ...
يك سال و اندی شب بتا باند خدایش را..
وزن غزل سنگین تر از تصمیم کبری شد
شاید نبایدمی سرودا و زخم هایش را
دنیا ی او موزون شبیه راز اقیانوس
هرگز نباید پر کند بر که فضایش را.....
هر سطر می گوید سرش را بر دل شاعر
انگاری گوید نداری تاب و نایش را ...
باور نداری کفش هایش شاعر ندما
پایان فصل مریم و بردند تایش را ...

فصل خزان آرزوهایش بهاری شد
از لطف دریایی که می فهمد هوایش را..
با او مدار می کند آغوش اقیانوس
از آسمان می آورد امشب ردایش را..
شاید غزل هرگز نفهمد آخرین بیتش
در سوره مریم بخوانید انتهایش را.....

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ۴ »

شماره ی چهارم

روز است اینجا....

وقتی نگاهت قصد برگشتن ندارد
یعنی من و صدها غزل باید بمیرم
با خنده هایی وارداتی و کمی غم..
در لابلای چشم های سبز و مبهم..
در خانه ی شعر..
باشکلك مهتاب و از جنس ترانه
باشک های مادری بی تاب کودک
در معبد خواب
کمر کم وضوی عاشقی راهم بگیرم....
خورشید تنهایم!! بیا!! روز است اینجا
اینجا غزلها شانه ها شان خیس اشک است
گاهی ترانه همدم گفتار و گاهی
رقاصه ی شهری سفید و ساکت و پست
گاهی قصیده می شود نجوای نرگس
اینجا هزاران مثنوی يك خط سپید است
اشکی که معنای کند حرف دل را
این روزها دل داده ی چشمان بیدار است
روز است اینجا..

روز است اینجا و تمام گریه ها مان
سرمنشاش تاریکی محض و تباهیست
گاهی دلم خوش می شود.. اینجا چه خوب است!!!!
گاهی دلم خالی و می گوید: خدانیست!!!!!!
انگار دریای ترین نیمای دنیا
در پوش با ما ز ندرانی هاشسته..
آن دفتر بارانی اش را باز بسته..
با های های کودکی هایی که خیسند..
تنهای تنهای نوید مشق غم را..
در ساحل قحطی زده هی می سراید
فریاد آدم ها کجا بید و ستم را...
شاید ضمیر ناخود آگاهش پراست از
غم های سربی و صدای تلخ لالا...
من مانده ام با صد علامت جنس پرشش
حق نمی فهمم چرا روز است اینجا؟
با این همه غم...
باید گذشت و دست در دست سیاهی
در اوج روز روشن اینجا بمیرم
یا پابه پای حق هق تلخ غزلها
فصل جدیدی از سیاهی را ببینم
بگذر... برو.. درگیر حس نادرست باش
می آید از سوی دیار شاد دریا
شاعر برو کافیت دیگر زخم وای کاش...
محو سقوط برگ تقدیر من و ماست،
"بانگ تبسم های آبی"
_ معصوم تر از بودن یک ماهی سرخ _
ای مهربانی.. ساکتی؟ انگار خوابی!!!!

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« A »

شماره ی پنجم

خواب بایم همیشه سم دارد

پشت پلکت غروب خوابیده، پلک هایم هنوز نمر دارد
 پای حرفه دلی نشسته که او، حفره ای حاصل از ستم دارد
 در هیاهوی بودنش شعرم، خسته است از صدای آدمها
 این غزل تشنه ی ترحم نیست، عطش فال تازه دمر دارد
 من شدم کودک یتیمی که می نشیند خودش به گهواره
 هی تکان می دهد مرا بغضی که شباهت به مادر دارد....
 من اقلیتی پر از وهمم، عالم باورم سیه پوشید
 دین من ذره ای است آواره. قدمتی مثل ارگ بر دارد..
 خط خطی می کنم هوایت را. تا نفس های من بریده شود
 معنی واژه واژه ام هستی، دست خطم هوای غم دارد..
 خواب دیدم که مثل من در تب بغض بارانی ات ترک خورده
 کاش تا صبح زنده باشی چون خوابهایم همیشه سم دارد
 فاصله پر سه می زند لای برگه های که خالی از شعرند
 کاغذی تا نخورده می خندد.. و صلتان معنی عدم دارد..
 تا همیشه برای استهلال، خواب از چشم من فراری شد
 آسمان معترف شده شب را از سر شاعری عجم دارد..
 نیمه های گرفته ی فوجان فال بدبختی مرا نوشید
 طالع مرده در دل مرداد، زاد روزم همیشه نمر دارد..
 آخر این غزل مخاطب نیست، می تمرگم به خاطر دل تو..
 این قلمر هم دوباره بالکت.. می نویسدتورا "ک کمر" دارد..

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« B »

شماره ی ششم

باز از تو منهامی شود

این بار هم در خلوتش او با تو معنای شود
 دراز دحام قلبتان تنهای تنهای شود
 هر راه را طی می کند دریای چشمت پیش رو..
 در ساحلی باران زده آهسته دعوا می شود
 هر چند می جنگد دلش تا پر کشد سوی خدا
 اما برای دیدنت دلتنگ دنیا می شود
 انگار تکلیف شبش، هجی لبخند تو بود
 با صد غلط این بار هم مشتاق املا می شود
 بازار باران گرم و او می چکد بر خاطرش..
 هر قطره اش مانی و یا بغض مسیحامی شود
 قانون صرف فعل ها در حق هقش دق کرده است...
 ماضی مضارع پوش یا ترکیب با "ها" می شود
 قول و قرار ماه با معشوقه اش لورفته است
 امشب تمام آسمان در فال او جامی شود
 فهرست خط و بخت او یک جدول پیچیده است..
 تقسیم و ضرب و جمع و بعد... باز از تو منهای شود

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

» ♡ «

شماره ی هفتم

قط من سب حواری ندیده آرزو کردم
 تو را در گریه های قرن حاضر جست و جو کردم
 چو پیدا کردم با خنده های تلخ خو کردم
 گمانم خط خطی کردم دلت را... تازه فهمیدم...
 تنم را با جهنم های سردی روبه رو کردم
 همیشه غافل از قلبت به تفسیر تو مشغولم
 و گاهی منطقی تر از زبانت گفتم و گو کردم
 شبم !! یک ماه که دارم... گمانم پشت خورشید است
 همین اطراف اما من.... گدایی غیر از او کردم..

زبان دردهایم شاعر چشمان نرگس بود
غزلهارا ولی بی وزن و معنای تور و کردم .
درختان منتظر هستند و دریانده خوان تو ..
فقط من، سیب حواری .. ندیده، آرزو کردم ..
کلاس عشقتان برپا .. و من در غیبت کبری
بین !! شاگرد تنبل را خودم بی آبرو کردم

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

» ♠ «

شماره ی هشتم

خوش به عالم که مادرم زهر است
نیمه شب باطنین قلب شما
می نویسم که دختری تنهاست ..
خسته از چشم های کوفی تر ...
می سرایم .. خدا .. خدا با ما است
يك طرف از صدای گریه ی ما
جسم شرم چهارپاره شده ..
يك طرف در غم تیمانت
قلب زینب تمام چاره شده ..
می نویسم که بعد عاشورا
يك جهان پیش شامیان شب بود ...
چشم هایی که تلخ و رسوایند
خواهر تو چقدر زینب بود
کریلا با خدای خود می گفت
نام هفتاد و چند عاشق را
نامشش ماهه ای که می فهمد
معنی عمر يك شقایق را ...
آخر خط کجاست می دانی ؟
آخر خط نگاه يك سقا است

جنس دستان او دل باران
 بعد او مشک، مادر دریاست
 فرصتی تا سحر نمانده بیا
 غسل باید دهر گلویت را
 یادگاری نمی دهی بر من
 مشتی از ماهتاب رویت را
 با تو چشمان آسمان امشب
 محو در چشم دختری تنهاست
 کودکت خوب خوب می فهمد
 چشم بابا جدا از این دنیا است
 از کلامت چه ساده فهمیدم
 چادر عمه بیت احزانم
 خوش به حالم که مادر مرز هراست
 بعد تو چند روز مهمانم

« مریح دوستر هستم که به یک جمله دید مرا نسبت به شعر عوفی نمود و در سرودن ایح چهار باره نقش عیب بر لایم داشت ... اما خود شرم نمر دانند. »

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ۹ »

شماره ی نهم

دل دته دوم

شعرهایم پوچند... واژه های چیزند
 حرفهاروبه تمام... فصل ها پاییزند..
 همه شاعر هستند.. گفته هاشان شیرین
 مشکل از قلب من است، چشم هایم ریزند..
 محو در گیرم بازی يك قلب جدید
 قلب ترگل.. مرگل.. تازه و تر دو سپید
 دگر این دل، دل نیست.. تا که شاعر بشود
 و تحول و دعا... سجده ای در شب عید
 در چونی کهنه.. وصله های برتن

گام‌هایی شکری، دستهاییر بامن..
 محویك سمساری با هزاران جنسم.....
 خیره در چشم خدا.. چشم‌های يك زن:
 آه دنیا خالیست.. مثل این سماريست
 همه چیزش کهنه.. خنده اش بیماريست
 مرگ هرگاه به گاه.. می نویسد از ما
 مرگ هم سرزنزند.. بودن اجباريست
 خسته آوایی سر دگوش من را پر کرد..
 ناله اش نصف جنون... مویه اش آخر درد
 آه... زخم کاریست... زندگی اجباريست
 بیدلی اینجانیست؟ نیست حق يك مرد؟؟
 پاها اوج گرفت.. گام‌ها مرتعشند..
 چه صدایی عجا "دلخوش سیری چند؟؟"
 بیدلی، مردی.. هر دگر افسانه شده
 تو چرا اینجا.. تو اسیری بی بند؟
 ناله‌ات از سر چیست.. چیست موجود عجیب
 تن زخمی داری؟ نیست يك کهنه طبیب
 "شکل پنجه بر عکس" *.. آن دلی کوچک بود
 دل دسته دوم.. بر عطر گل سیب
 زود برداشتمش دست من خالی بود
 عمر آن دل انگار.. بیست و چند سالی بود
 لای لالا.. ای دل.. لای لالا.. تنها
 من و او تنها ییر.. همه چیز عالی بود
 دل دسته چندم؟ دل يك پیرزنی؟
 من و تو مثل هم ییر.. نکند قلب منی؟
 دل من کهنه شد و دور انداختمش
 صاحبت مریر نیست؟ تو میان گفنی؟
 چشم‌هایش پر خون... چشم‌هاییر کورند..
 حرف‌ها مان جنس.. غصه‌های دورند

باز از مهر بگو.. من پشیمانم... دل!!
قطره قطره شعری.. کینه ها در گورند
زخم هایت همه از جنس ناخن های
می شود برگردی؟ مثل توتنه های
تو خودت معصومی... بی نهایت پاکی
من ولی بیمارم... تو همه دنیا یی....

* پنج برعکس اصطلاح بود که از شعر شاعر در ذهنم بود که متاسفانه نامش را فراموش کرده ام.

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۱۰ »

شماره ی دهم

یکی که تا بدی یخ زده دوتا نشود

همیشه ترسم از این بودی شما نشود
بگویمت بروی و دلم جدا نشود
اسیر سایه ی لبریز استعاره شوم
وانتهای وجودم از اورها نشود
هوای قلب غزل های نسبتا ابری
برای جوشش گریه ی ما هوا نشود
به گیس های بریده و چشم های سفید!!!
قسم و قول... دلم بازی حیا نشود
وترس مبهم شعری که شاعرش بشکست
کشید عریده ای تا شر به پا نشود
دوباره سربه هوایی و کفش هایی سبز
دلی که پابه فرارست، مبتلا نشود
یکی میان نگاهت بساط گستر دست
یکی که تا بدی یخ زده دوتا نشود
میان سیل سوالات بی جواب اما
دلیل بودن من هم چرا، "چرا" نشود؟

چقدر مومنم از اشتباه آبی رنگ
شبیه دفعه‌ی قبل این خدا، خدا نشود

*** آخرین حرف من اینست... زمینی نشوید

ولی از حال زمین بی خبرم مگذارید (شاعر؟؟؟)

♥♥♥ قافیه های دلگشای ♥♥♥ قافیه های دلگشای ♥♥♥ قافیه های دلگشای ♥♥♥ قافیه های دلگشای ♥♥♥

« ۱۱ »

شماره ی یازدهم

فرستی نیست دلم راه دلت بسپارم ..
خسته، بازویه ها جنگ جهانی دارم
تو ولی دایره ای دور تو در تکرارم
کاش می شد بشود من... تو و من.. تا من و تو
شعر پارو بزنی و بشوی غمخوارم
برو اما به خدا راز نفس های منی ..
فرستی نیست دلم راه دلت بسپارم ..
مرده نه!! مردنی ام!! با کفنی منتظرم
در هیاهوی نفس های شما جاندارم
تازگی ها هوس شروه ی بندر به سرم
من بدون توقفی لبی بیمارم
می نویسیم و از این شهر فراری هستیم
چشم های پی ما.. قلب تو را بردارم؟؟؟
محو و ماتیم میان خط پیشانی مان
برو راه خودت و کوچ کن از افکارم
فرستی نیست دلم راه دلت بسپارم
خیره در ثانیه ها... منتظر اجبارم..

♥♥♥ قافیه های دلگشای ♥♥♥ قافیه های دلگشای ♥♥♥ قافیه های دلگشای ♥♥♥ قافیه های دلگشای ♥♥♥

« ۱۲ »

شماره ی دوازدهم

تاس تقدیر من افتاد!!

بس که از فاصله گفتم نفسم بند آمد
چشمی شعرو ترم تالبار و نداد آمد
صورت و بغض و ترانه.. گل اشکی نایاب
کنج هریت غزل گریه به لبخند آمد..
شاعرم! زائر چشم همه آمده‌ها
نعش چشمان خودم آخر اسفند آمد
ساعتی با تو هوایی شدم اما بعدش
لبم از مو عظه‌ی عقل به سوگند آمد
چشمها در ابدی بودن آن ثانیه‌ها...
وان یکا ددل من با کمی اسپند آمد
غزلم خسته از آن بازی اجباری بود
تاس تقدیر من افتاد!! بگو چند آمد؟
کلمات همه مردند به لطف غم تو
و در این جانفَس فاصله هم بند آمد.....

♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥

« ۱۲ »

شماره ی سیزدهم

قبول!! کهنه کافر م...

بهانه‌ای به من بده، که بی بهانه شاعرم
به پیچکی ترین نفس، بیابا به عمق خاطر م
به آسمان رسیدم و فرشته مردنی شده
بگو، بمان!! نفس بکش! که چند لحظه عابر م..
به لطف دور بودند، نماز من شکسته شد
خلاصه‌ی وطن تویی... و من غریبه زائر م..
همیشه چشم‌های من به بودن تو مو من است
بایست!! قبله امر نما!! قبول!! کهنه کافر م...

زمین لحظه های من طراوت از دلش گرفت..
بیار ابر فاصله... کنون زمین بایرم..
تو با هوا.. تو با خدا... تو در غزل روانه ای
و گیم از نبودنت.. چرا که بی جواهرم...!!
و با اجازه ی شما به قلبتان نشستیم ام..
مرامان که بی کسم... نماندنی مسافرم..

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ۱۴ »

شماره ی چهاردهم

مراد غزلها را می کنید؟؟

مراد غزلها را می کنید؟؟

خدا با غزل مهربان می شود

به هر قافیه حکمتی میدهد

و گاهی خودش وزن آن می شود

کمی قسمتش را عوض می کند

تو را در ردیفش به من می دهد

مجازی، کنایی و با استعار

به تنهایی امپیرهن می دهد

هجاهای هر رکن از تو پراست

و من غرق در بحر تنهایی ام

دور و حیر، باهر، غزل خانه مان

شکستیم در شهر تنهایی ام

مراد غزلها را می کنید؟؟؟

غزل رنگ ها را به هم می زند

بیانازنین در غزلها بمان

غزل دور قصه قدم می زند

غزل با تو آرامشش کامل است!

مراد غزلها را می کنی؟؟

تنم خسته از سردی چشم‌هاست!
 بمانم نگاهی به مامی کنی؟؟
 سرودم غمی تازه را آفرید
 به تنهایی امپای تو باز شد
 دل‌بادلت ساده همسایه شد
 و نام تو در خاطر مرا ز شد
 شبیه ستاره که نور است و دور
 سحر محو بی آسمان می شویم
 بمان سالها نوری اند و عجیب
 بمان من و تو هم‌زمان می شویم
 مراد غزلهارهامی کنید؟؟؟
 زمین تازگی وسعتش کمر شده
 فقط شعرها خیس و بارانی اند
 گمانم قد و اژدها خمر شده
 فقیرم که دارایی امپیش توست
 دو دستم کمی شعر دار دبحر...
 بیاشانه‌های کمی لازم است
 بیامانده ام بی غزل‌های تر...
 همیشه به دنبال احساس خود
 میان دل توروان می شدم
 توان حس زیبای بارانی ام
 که گاهی کنارش جوان می شدم
 دگرپیری و عشق بی انتها
 کمی خسته تر، بی غم سال پیش
 همان تیرگی ها ولی بیشتر
 به هم می زخم خواب اندوه خویش
 مراد غزلهارهامی کنید؟؟؟
 دگر دفترم پر شد از خط کور
 همه هستی ام آخرین شعر توست

که سطری سفید است و غمیک کرور
دگر نام باران شده هستی ام
به تعداد تکرار غمزنده ام
کمی ابر تیره دلم شاد کرد
بیارای سیاهی، پناهنده ام
بهای دلم قیمتی تر شده
ولی پیش پای تو از زان نشست
بخندید در بیت های غزل
که با پای خود کنج زندان نشست
نمی دانم اما پناهم شدی
نمی دانم ای شبزده کیستی؟
تو از نسل حوایی اما عجیب
مشوش شده خاطر من، نیستی؟
تمام گناه من فقط سادگیست
همان سادگی های مهتابی ام
خدا یا بگو خط او میخی است
و من کاغذی خسته و آبی ام
برای نشان دادن به تویی رسم
نگاهی و حتی سکوتی رواست
و حالا منم!! بی خیال و متین
و قلبم کمی دورتر از خداست

سفر با تمام غم آغاز شد
سفر نامه این بار هم کار توست
فقط آخرین نامه ام را بخوان
همه آخرین نامه تکرار توست

به آخر رسیدم پراز سادگی
غزل! ناز کم کن خدا با من است
دوباره همان بغض طوفان زده

دوباره تمنای دل مردن است
همه چشم‌های زمینی کجند
نگاه‌ها به دلداگی مبهم است
مراد رغل‌ها را هیر کنید....
که این آخرین خواهش مریم است

♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥

« ۱۵ »

شماره ی پانزدهم

ازت دنیا مومی گیرم...

پراز رفتن شدی اما نگامو پس نمی گیرم
بین دستای من بازه دعا مو پس نمی گیرم
هنوزم عشقمون پا که.. میون آسمونایم
خدا مر تو شعر تو خوابید.. خدا مو پس نمی گیرم
نفهمیدی دل‌م تر شد.. هوام ابری و بارونی
تنت خیسسه... نگات سرده.. هوامو پس نمی گیرم
ستاره بودی و شبهام، به رویای تو عادت کرد
دیگره رویا نموند، از تو، شبامو پس نمی گیرم...
می خواستی شاعرت باشم، تویی شعرم، دوام دستت
دیگره پاهات دارن می رن... دوامو پس نمی گیرم
نمی دونی ولی قلبت حسابی از دل‌م دوره
دیگره ما مال هم نیستیم، نگامو پس نمی گیرم
میکن نصف صدات بغضه، می بنده راه حرفاتو
بخند این بغض دنیا مه.. ازت دنیا مومی گیرم...

♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥

« ۱۶ »

شماره ی شانزدهم

یعنی دل آرایه‌ها اینجا کباب است...
نقش غزل مانند من نقشی بر آب است
امروز و فردا بر کمی رنگ سراب است
من می‌نویسم از نگاهی تا نخورده
وقتی غزل در گیر جفتی چشم ناب است
لطفا مرا باور کنید امشب دلم نیست..
بر طاق ایوان شما، لای کتاب است
باران! معلم می‌شوی؟؟ دفتر ندارم
آقا اجازه!! قفل شعرم هم خراب است...
با تبصره تقدیر من را می‌پذیرید؟
شاگرد اول زیر سنگ آسیاب است
سبزینه‌ی احساس من رنگی ندارد..
یعنی دل آرایه‌ها اینجا کباب است...
سطری که در آن می‌نویسم.. خیس باران
شعرم برای او ولی شاید حباب است

♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥

« ۱۷ »

شماره ی هفدهم

روژه‌ی احساس

بهشتی خلوت و عریان!! از این دنیا می‌ترسم!
من از ابلیس و گندم، آدم و حوای ترسم
تفاوت‌های بی‌معنی و رنگ آبی مبهم
کمی سردرگم، از دختری تنهامی ترسم!!
فوازش‌های بی‌احساس و دل‌های خوش و تنها
نفس‌ها مان پراز دوری، چه بی‌پروای ترسم
ستاره!! آسمان امشب برایم خواب‌ها دیده
من از خواب سیاه او همین حالا می‌ترسم

تویارانی ترین رازی و من در بند خشکی ها
بیا شهر همه خوابند و از اینجامی ترسم
من و یک عمر، مریم بودنی خاموش و تکراری
و حالا روزه ای احساس !!! آدمها!!!! می ترسم.....

♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥

« ۱۸ »

شماره ی هجدهم

تسلیم!!!! آدم می شویم!
انتهای ماجرا از یکدگر کمر می شویم
باز ظاهر سازی و انگاری غم می شویم
ظاهر اصغری و کبری مان عقیر و پوچ شد
بی نتیجه ماند منطق، ساده مبهم می شویم!!!
داستانی کهنه در گیر هوای تازه است
محو در اسطوره ای از جنس مریم می شویم
ثانیه!! آهسته تر! این روزها خورشیدی اند
عقربه! لاج می کنی؟ کمر غرق ماته می شویم؟؟
شاعری را وقف شاید ها و امانی کنیم
پایه پای واژه های شعرو شبنرم می شویم
خط تیره بین ما اندازه ی هفت آسمان
فاصله! جولان نده، تسلیم!!!! آدم می شویم!
طبق هر بیت غزل بی هم شدن تقدیر ماست
کنج رویاها ولی ماضرب در هم می شویم.....

♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥ قافیه های دگسلی ♥♥♥

« ۱۹ »

شماره ی نوزدهم

کنش بایم تابد است

گفتش هایم تابه تاست، گریه هایم بندبند
شب سیاه از رازما، راز و اندوه بلند
عشق را گم می کنم، چون دلم خاکستری است
تو مرا باور مکن بی من تنها بخند

من کویری سوت و کوربانگای سردوزرد
سهم تو آرامش است دور دریاها بگرد
سرفوشتم یخ زده کوله بارت را ببیند
از کنار من برو خسته است این کوه درد

قلب قحطی خورده اش برگ و بارش ریخته
تا سحر شاعر شده واژه ها را بیخته
چشم های صورتی انتهای شعرا و
وعده ی بغضی ضحیر با غمش آمیخته

باز تکراری شدند، خاطراتش لای ابر
بوی باران می دهند، اندکی هم طعم جبر
در مرور ابرها شاعری کز کرده است
می نویسد قصه را، قصه ای لبریز صبر

آسمان با او بخوان، روزهای آخر است
ماهتاب شهر او، سهم جایی دیگر است
بغض تنهایی شکست، چشم تو این جان داشت
مصرع آخر گو است (گواه است) قلب این پاره تراست

♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥ قافیه های دگسنگی ♥♥♥

« ۲۰ »

شماره ی بیستم

مخلوق چشمان تو

وقتی مرادر چشمه های آفریدی
لبهای توپیراهنی از خنده پوشید
اشکی غریبم تا سحر بیدار باغم
ای خالق خاکستری، مجنون تر از بید
مخلوق چشمت قطره ای ناچیز و تنها
اما خدا داد که اقیانوس در داست
دیروز هجی شد میان شعر دریا
در دشت به دریا هم سرایت کرده، زرد است
ای خالق تنهایی ام قلب تو خواب است
انگار با ماهی ولی ماه تو تنهاست
در لایبای پلک های خانه دارم
اما هزاران فاصله اینجا است، آنجا است
از ماجرای کفش هایم قصه گفتی
کفشی پر از ریگ گناه بی گناهی
با کفش هایم می نوشتم صد ترانه
از جرم سنگینی به نام بی نگاهی
دردی میان قصه ات آرامر قصید
رویای چشمان مجازی پر پر مگرد
وابسته ی بدری شدم بگذشت آرام
سوز اند دنیای مرا خاکستر مگرد
فردا دوباره قصه از نومی نویسی
با نقش زیبایت تویی پروردگارم
انگار می خواهی که من تنها نمیرم
بنویس تقدیر مرا، بی برگ و بارم
وقتی که می آیی غزل از من فرار دست
عشقم غزل، بی تو ولی بیزارم از آن
دل تنگ نیما می شدم مثل همیشه
تکرار شوی با قطره های سبز باران

« ۲۱ »

شماره ی بیست و یکم

فرزند باران

مرداد ماه چشم او در گیر باران
تنهایی اش شاعر شد از اکسیر باران
با گام‌هایی استعاری راه می‌رفت
او یک جنین خسته_ تنها زیر باران
بغضش میان آسمان با ابرها بود
انسان کوچک تشنه‌ی تکثیر باران
نه ماهه در یاد روجودش خانه می‌ساخت
او زاده شد با قطره‌های پیر باران
نوزادی اش در اشک‌های مادرش مرد
نوشید نوش زندگی از شیر باران
فرزند باران شد شبیه شعرهایش
خواهید در چشمان او تصویر باران
دنیای او یک ماه بود و تا خدا غم
لبخند می‌زد بعد مرگ و میر باران
آرام می‌خواند غزل راز نهان را
تقدیر او ته مانده‌ی تدبیر باران

♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥

« ۲۲ »

شماره ی بیست و دوم

قافیه های دگنلی

فالش شبیه بغض‌هایش در غزل سنگیست
هر قافیه محصول ساعت‌های دلتنگیست
کمر نیایش‌های شعرش رخت می‌بندد
از معبد چشمی که گو یار اهیش بنگیست.

مبهوت مهتابی پرازیاکی شده افسوس
 در آسمان ها خانه دارد چون زمین رنگیست
 گنجشکها در گوش هم پیچ پچ کنان گفتند
 باید از اینجا رفت، وضع شهرشان جنگیست
 داوود هم همراه آنها می رود شاید
 ثابت شود آوای تنهایی بد آهنگی است
 دیگر نفس های زمین باو نمی سازند
 او را ببرت آسمان شاید شباهنگیست.
 مریح کمی پیچید در فال کف دستش
 رمال سردرگم شده در گیجی و منگیست
 آرام می گوید برو فالت مشخص نیست
 دنیای آدمها کمی بیش از شما سنگیست

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۲۲ »

شماره ی بیست و سوم

برو انکار باید بی نهایت نقطه بگذارم...
 کجایی هم نشین لحظه های داغ و تبارم؟
 بین رفتی و من با ابرها تا گریه می بارم
 تصور کردنت تنها امیدم هست می دانی؟
 اگر شاعر شوی، می بینی ام با ماه بیدارم
 بیایک لحظه، فرودین چشمانم! خدایم شو
 که تا پاییز سالی نافوشته فکر دیدارم
 هزاران چشمک مبهم، هزاران قصه ی بی تو
 هزاران خنده ی مرده، نمیدانم چه بشمارم؟
 ترانه با تومی خندد، غزلها در نگاهت مست
 سپیدی از تو موزون شد و من تک بیت بیمارم
 مراد شهر آدمها را کردی و من بی تو
 فقط یک دفتر شعر و کمی هم قاصدک دارم

شبیه نقطه چینم که فقط پرمی شوم با تو!
بروانگار باید بی نهایت نقطه بگذارم.....

♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥

« ۲۴ »

شماره ی بیست و چهارم

د حرف های دیروز

در حرفهای دیروز، بوی از آسمان بود
مهری به رنگ مهتاب، دائره میانمان بود
من با تبسم تو صد شعر می نوشتم
ارکان ووز نشان را با عشق می سرشتم
وقتی تمام می شد، خواننده ام تو بودی
با هر هجا و حرف صد شعر می سرودی
احساس من چنین بود: من با تو ام همیشه
اما حکایت ما مانند سنگ و شیشه
تو سنگ سخت بودی، آهسته من شکستم
بعد تو در میان چشمان غم نشستم
ای گاش مهر بانی روزی حراج می شد
یا اینکه شعر دنیا تنها دو کاج می شد
امروز خاطراتم در دست باد و وحشی ست
بادی که فکر قلب زخمی و ناتوان نیست
چشمان من نشستند در قاب سنگی و سرد
این بیت ها نوشتند انشای کهنه ی درد
امروز روز خوبی است؟ هم جشن، هم جدایی
من می نویسم از تو، شاید خودت بیایی
در چشم من نشستی، همراه بغض کوچک
یادم تورا فراموش، تولدت مبارک

شاید بیشتر شبیه نظم بود اما حس بود که چهار سر بود و انگار با این منور کوچک آرام گرفتم.

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۲۵ »

شماره ی بیست و پنجم

فاصله جریان دارد

بین چشم من و تو فاصله اسکان دارد
و در این بین دل یخ زده مهمان دارد
سطح مژگان مرا بردر آغوش گرفت
ابرزائو که فقط شر شر باران دارد
باد تکرار نفس های مرا می شمرد
در دوری نکند مژده ی طوفان دارد !!!
نازنین ها جرو صحرای عطش، اسماعیل
داستان من و تو آیه فراوان دارد
باز تکرار اساطیر کهن دلخوشی ام
یوسفم گم شده و میل به کنعان دارد
من تماشاگر و محو همه ی ثانیه ها
قصه ی چشم تو کی نوبت اکران دارد؟
چشم می بندم و در خواب به من می گویی:
یک نفر مرده ولی از نفست جان دارد
من و تو برده ی تقدیر پراز ابد هامیم
چه بگویم؟ به خدا فاصله جریان دارد
پیچک در دوهزاران غم و تنهایی و من
شک ندارم که زمین قحطی انسان دارد!!!!

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۲۶ »

شماره ی بیست و ششم

قافیه شیده

چشم‌هایت واقعا در یاست طنازی نکن
 ساحلی آشفته ام با قلب من بازی نکن
 بانویی ابریشمی در چشم‌هایت خفته است
 پیله اش ناز نگاه توست غمازی نکن
 بس که رویایی شدی مهتاب در بندت شده
 در قرارت با ستاره چهره پردازی نکن
 بودم معجونی از غم‌هاست، غم همزاد من
 اینچنین فرمانده کافی نیست؟ سربازی نکن
 معجزه در پیت لب‌های تو کم آورد در و رفت
 بی سخن مات تو ام بی‌هوده اعجازی نکن
 واقفم بیش از توان عاشق شدم نامهربان
 فکر من هم باش با قسمت هم آوازی نکن
 قصه سودایی ام را آسمان هم از برست
 حال من چندان طبیعی نیست جو سازی نکن
 اعترافم را که گفته مصرعی خون گریه کرد
 خواهش صحبت از آن لیلای شیرازی نکن
 ماه تا شعر تو را بویید شاعر شد و مرد
 قافیه شیدا شده، در شعر طنازی نکن

ایع غزل در یک مسابقه رغنر سرایر سروده شد و مصرع اول آنخ از سروده هار استاد جابر ترمک مر باشد.

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۲۲ »

شماره ی بیست و هفتم

تنهاتراز متاب

اگر ترکش کنی تنهاتراز مهتاب می میرد
 شبیه شعرتو، پاک و زلال و ناب، می میرد
 جهانی تازه پیدامی شود، ابلیس، آدم، او
 و بایک و سوسه، گندم، در آن مرداب می میرد
 غمی مر موز سیصد سال میان قصه خوانیده

اگر باشی، همین حالا میان خواب می میرد
 نرنجانش که میدانم، دلش بد جور بارانیست
 به بارانش قسم قلبش در این سیلاب می میرد
 معلق می شود همبازیت، اما حواست نیست
 سرانجام او در این بازی به روی تاب، می میرد
 سوالش هم معما شد، کسی پاسخ نمی گوید
 در این دریا چراماهی میان آب می میرد؟؟؟
 ولی انگار حرفش را کسی اینجانی فهمد
 خبرداری که امشب مونسش، شب تاب، می میرد

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ♠ ♡ »

شماره ی بیست و هشتم

وزن غزل های من

تقدیم به همه ی پدران مهربان

گاه گاهی حرفهایت را که انشامی کند
 یا همان وقتی که قلبش میل دریامی کند
 غرق موجی از نگاه مردم نامهربان
 ناخدايي مهربان و خسته پیدامی کند
 تا کنارت می رسد آرام کودک میشود
 جزوه هارامی گذارد مشق بابامی کند
 بالهایت می گشایی روبه سوی آسمان
 ماه مشتاق شده آهسته دروایم کند
 دستهایت را که با خورشید بالا می بری
 در قنوت يك فرشته شعرنجوامی کند
 در چنین روزی دوباره دستهایش خالی است
 مریمت نام تو را وزن غزلهامی کند

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ۲۹ »

شماره ی بیست و نهم

تورامی نویسد

به روی تپش های دریادعامی نویسد
فقط موج همراز داند چه هامی نویسد
و تکلیف هر شب غلطهای املای عمرش
چه مشقی!! تورابا سلیقه جدای نویسد
در این امتحان هر تمامی ندارد سوالات
به سختی تورا خط به خط بی صدامی نویسد
واز ترس دوری قوانین دل را شکسته
تو با واژه هایش عجینی سوامی نویسد
در اندوه پاییز قلبش نشستی همیشه
خودش هر نمی داند این جا چرامی نویسد
کمی بعد عاشق شدن بود مو من شد اما
دوباره تورادر کنار خدامی نویسد
تواز جنس بغضی نفس گیر در سال شصتی
بین کج اشکش نوشته، تورامی نویسد

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۳۰ »

شماره ی سی ام

ایهام

برای قلب مهربان ستاره که طعم بادام های پردردش را هیچ وقت فراموش نمی کنم

در تاب یك كوچه زنی افسرده، آرام
با کودکی معصوم و چندین بسته بادام
افکار در هم دارد و چشمان پردرد
با یك نگاهش می نویسد شعر ایهام
"کمتر پیرس از حال من مردم رثوفند"

مادر چرا بهت زده؟ لالای... پرهام
 اینجا محبت را برایت می فرستند
 در قالب يك ظرف از پس مانده‌ی شام
 رقص نگاه عابرین مانند تیر است
 آری کمی پر زخم تراز تیر شهرام
 پرهام من! دنیا فقط عاشق شدن نیست
 دنیای من، دنیای او، درگیر ابهام
 نقشی برایت می کشم، لطفا ببینش
 آن بود رویای من ساده دل خام
 آن روزها در قصر رویاها و عشقم
 من می نشستم در کنارش روی آن بام
 او می کشید عکس خودش را توی شعرم
 اینگونه می آمد ردیفی در غزلهام
 در بیت هایم معنی آخر نگاهش
 من می سرودم از جوانی عاشق و رام
 امروز نقشش چون شبخ در خاطراتم
 از اعتیادش می نویسم، از غم، از دام
 يك روز چشمم را به روی عقل بستم
 حالا بین شهرام من محکوم اعدام
 بادامها مان باز روی دستان ماند
 از بس برایت قصه گفتم، غرق او هام"

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ۳۱ »

شماره ی سی و یکم

مشق فراموشی

بانگاه خط خطی

مشق بی خیالی تورا

از زبان آسمان نوشته ام

من فقط عروسکم
طبق میل این و آن نوشته‌ام
داستان مشق من جنگ آسمانی است
جنگ نرم چشم‌های تو، قسمت و قضا و سرنوشت من
جنگ غصه‌ها با گل بهشت من
یا نفوذ باد خشک غم زده در دل سرشت من
داستان مشق من جدایی است
قصه‌اش کمی خدایی است
واژه‌ها و سطرها با نگاه ناز تو پیر می‌شوند
غصه‌های روزگار
از هوای چشم من زنده اند و سیر می‌شوند
جمله‌ها حرف می‌زنند
واژه‌هایی بهانه عاشق‌اند
سطرهای کهنه شاعرند
ای قلم چرا تو ناز می‌کنی ؟
تاب دل بریدن مرانداری و عقده‌های کهنه بازی کنی ؟
می‌نویسی از سکوت خود، غمین
لحظه‌ای حرف‌های نانوخته‌ام بین:
آسمان دلش برای ما نسوخت
یک‌گرو شعر عاشقانه را به قسمتش فروخت
این من و یاد قلب‌های یخ زده در میان خاطرات دشت
مثل حس گریه‌های سال شصت و هشت
باغ خاطراتمان به غم نشست
باد خالت هزار جفت دست

عاصی‌ام از آسمان
حرف آخرم:
من.. فقط.. نوشته‌ام
بی خیال جنگ آسمان

حرفهای نافوخته ام بخوان

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ۴۲ »

شماره ی سی و دوم

لالای بی پایان

اینجا، منم، عکست و یک نجوای بی پایان
تاریکتر از من شبی با، بای، بی پایان
عکست ولی روشن تر از صبحی پر از مهر است
آرام می خندی به من، تنهایی بی پایان!
تصویر تو پامی گذارد در دلر باناز
او با خودش می آورد مهلای بی پایان
کرمی کنی من را از آن رویای بارانی
در حیرت از حکمت، منهایی بی پایان!
با اینکه با من بودند هاشور خوردا ما
من می نویسم از غمت انشای بی پایان
هر لحظه محتاجم! نفس هایت نگیر از من
یخ می زنه در بطن این سرمای بی پایان
این واژه ها در اشک هایم غسل می کردند
اما چرا پیدانشد معنای بی پایان؟
شب زنده، پابرجا و من بیدار از گریه
در آرزوی یک کهن، لالای بی پایان

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ۴۳ »

شماره ی سی و سوم

غزل فروش پیر

من غزل فروش پیرو خسته‌ام
عابر تمام کوچه‌های شهر شاعران
دوره گرد چشم‌های بی‌قرار
خسته‌ام ولی از این هوای آشنای شهر شاعران
خنده‌های زرد زرد، گونه‌های زرد تر
سوت‌ک شبیه شعر، یاد آن دو چشم‌تر
آه....

باز قلب من برای خنده می‌تپد....
ساده دل برای هر چه جسم زنده می‌تپد....
مردگان صورتی!!
من میان جمعتان اضافه‌ام؟؟
این صدای تاهمیشه خسته من است:
خسته‌ام از این صدای غم زده
زنده‌های شهر من! این غزل فروش پیر بر بساط ساده اش
چوب خشکی از ستم زده
دل حراج کرده است...
شاعران کوچه راهاج و واج کرده است...
تازگی ترانه خوان شده
بانسیم اشناای شهر، زائر تمام شعرهای تان شده
زنده‌ها دل نمی‌خرید؟؟؟
زنده‌ها غزل... تازه و وزین و تر... غزل نمی‌برید؟؟؟
زنده‌ها کلافه‌اید؟ از ستاره‌ها؟ از زمین و از زمان یا از آسمان؟ یا که من اضافه‌ام؟
من میان مردگان، من میان زندگان اضافه‌ام...
من کلافه‌ام....
می‌روم به خاطر تمام ضربه‌های تیشه‌ها
آه...

مانده‌ام در این کلیشه‌ها
خوانده‌ام تمام دلو نوشته‌های توبه‌روی شیشه‌ها
هر سحر نشسته‌ام کنار گرگ‌ها، میان بیشه‌ها
محو چشم‌ها و غافل از درون و ریشه‌ها
آه ای خدای شهر شاعران.....
خسته‌ام از این همیشه‌ها

♥♥♥ قافیه‌های دگنکی ♥♥♥ قافیه‌های دگنکی ♥♥♥ قافیه‌های دگنکی ♥♥♥ قافیه‌های دگنکی ♥♥♥

« ۴۴ »

شماره ی سی و چهارم

رسم تنهایی

گفته بودی می‌روی از لحظه‌های دیر شد
شاعرانه غصه خوردم تا که بغضم سیر شد
آهوی مظلوم یاغ خاطراتم ناگهان
از سکوت تا همیشه ثابت من شیر شد
گر گرفتار رسم این تنها شدن‌ها را بین
این دل اسفندی ام بارفتن تو تیر شد
از دو چشمانت که شرق بود شعری ساختم
اشک با غریب‌ترین واژه در آن تخمیر شد
غرق در بازی برایم گرگ قصه می‌شوی
من کلاغی بی‌هدف هستم که عمرش قیر شد
طبق رسمی باستانی می‌روم از خاطرت
ای زلیخا غصه کمر کن، خوابها تعبیر شد
باز لبخندی زدم بر اتفاقی ساده‌تر
سایه‌ی من با نگاه تو چرادر گیر شد؟؟؟
این فقط شعر سپیدی بود اما بی‌هوا
شد غزل، از دست این دلوایسی‌ها، پیر شد

♥♥♥ قافیه‌های دگنکی ♥♥♥ قافیه‌های دگنکی ♥♥♥ قافیه‌های دگنکی ♥♥♥ قافیه‌های دگنکی ♥♥♥

« ۲۵ »

شماره ی سی و پنج

آخرین بیت

رویا، غزل یا شعر؟ مبهم می‌نشیند
احساس هم‌باز، کمر می‌نشیند
خاکستر مرا، خاطرات را گرفته‌است
بادی که در تقدیر در هم می‌نشیند
از متن رویاهای شاهی پر کشیدم
ویران دلم، این بار در بر می‌نشیند
تاقاف بامن بودند پرمی ز نهر تا
سیمرغ خسته روی دردم می‌نشیند
یک مشت دریا در دلم دارم دوباره
بغضی شکسته باز در نهر می‌نشیند
از خستگی‌هایم که دنیا می‌نویسد
پروانه‌ای آرام در غم می‌نشیند
من می‌روم تا پیرداز سر هوایت
انگار تا من می‌نشینم، می‌نشیند
بالطف ابلیس و گیاهی مثل گندم
حوّامیان قلب آدم می‌نشیند
این آخرین بیت است دل! این را تو نویسی
یک آه در هر شعر مریم می‌نشیند

♥♥♥ قافیه‌های دگسلی ♥♥♥ قافیه‌های دگسلی ♥♥♥ قافیه‌های دگسلی ♥♥♥ قافیه‌های دگسلی ♥♥♥

« ۲۶ »

شماره ی سی و شش

نقطه‌های خوب خوردن دلم
ایستگاه عاشقی چه خلوت است
تو مسافری میان چشم‌ها

منزلی همیشگی نداری و
 نام‌خانه‌ات ستاره‌ی سها
 من میان ایستگاه سوت و کور
 غم برای من، بلیط می‌خرد
 حس شاعرانه‌ای دل‌مرا
 تا گذشته‌ای بعید می‌برد
 بار دیگر است و در کنار هم
 اندکی غم شدیدتر شده !
 من غریبه‌ام شبیه چشم تو
 شعر من کمی سپیدتر شده
 باز هم تمام عشق پیش توست
 من فقط مخاطب نگفته‌ها
 نقش‌های قصه‌ها به گردنم
 من مترسکم میان خفته‌ها
 پرز عشق و عاشقانه‌ها توپی
 من به هر نفس، پراز غرور عشق
 یک‌دشانه در نگاهت آشناست
 چشم تو شبیه یک شرور عشق
 رنگ می‌زنی به خاطرات من
 خاطرات تا همیشه ساده‌ام
 از سکوت لحظه‌های من برو
 من به هر دقیقه قول داده‌ام
 لاف می‌زنی که از ازل مرا
 در میان خواب خویش دیده‌ای
 نقش چشم‌های مشکی تو مرا
 از کلاس اولت کشیده‌ای
 رنگ خاطرات من، سپید بود
 باد روغ‌های تو سیاه شد
 عمق خاطرات من، ترانه بود

بادورنگی ات، همه تباه شد
حس شاعرانه ام فرار کرد
قول من ز خاطر مگذشت
لحظه‌های چوب خوردن دلم
تا ابد فقط... فقط دلم شکست

♥♥♥ قافیه های دلگسنی ♥♥♥ قافیه های دلگسنی ♥♥♥ قافیه های دلگسنی ♥♥♥ قافیه های دلگسنی ♥♥♥

« ♡ ♡ »

شماره ی سی و هفت

دلیلی کوتاه

من کنار تو فقط ترانه می شوم
تو همیشه عاشقانه پاک باش....
من برای تو همیشه می شوم....
من کنار تو.... تو کنار من.....
ما برای هم ترانه های پاک کو دکانه می شویم

♥♥♥ قافیه های دلگسنی ♥♥♥ قافیه های دلگسنی ♥♥♥ قافیه های دلگسنی ♥♥♥ قافیه های دلگسنی ♥♥♥

« ♡ ♡ »

شماره ی سی و هشت

مسافر غریبه ام

مسافر غریبه ام

تو در هوای بودنی...

میان لحظه های بی نفس

و رهسپار ماندنی، تو عاشق سرودنی...

و من اسیر جسم خود و در هوای رفتنم

کجارو مزن سنگلاخ عاشقی ره اشوم؟

کجارو مرمی، فقط کمی، دوباره بنده ی خدا شوم؟

و یا برای شادی هزار چشم منتظر،

همین یکی دو ثانیه دعا شوم، دعا شوم؟
مسافر غریبه ام
دگر دوی دردمن نباشد این سکوت و شعر
سکوت زخم من شد و
نمک شد این صدای شعر...

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۳۹ »

شماره ی سی و نه

دنیای من

یگانه مونس و همپای من باش
میان خوابها رویای من باش
و این يك آرزوی کوچک من
فقط دنیای من! دنیای من باش

نمیدانم تصور از مع بود یا شعر که مدتر میشه ملاقاتر ندر اشقیم ... حال ایح دو بیترب سر اغم اهد ضعیف است میدانم اما تو پذیرا باش

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۴۰ »

شماره ی چهل

امید

تمام سهم از سرور جاودان زندگی
امید کوچک قشنگ سرخو شiest
که گاه گریه ها
میان اشک های صورتی
به شکلی و یا هزار قلقلک
شبیه زخم ادمک
و یا به قیمت تمام هستی اش
مرا شبیه خنده می کند

شبیه خنده‌ای برای کوچ
برای رفتن از میان دردهای ماندگاری نمک...

♥♥♥ قافیه‌های دگسکی ♥♥♥ قافیه‌های دگسکی ♥♥♥ قافیه‌های دگسکی ♥♥♥ قافیه‌های دگسکی ♥♥♥

« ۴۱ »

شماره ی چهل و یکم

باز بچشد این شعر

سنگی صبورم لیک دلداری ندارم
یک عمر گل کردم ولی باری ندارم
بازیگری دیرینه ام با نقش امید
عمریست بازی می‌کنم، کاری ندارم
من واژه‌ای بی نقطه‌ام مانند مرده
ساکن و ثابت، من که آزاری ندارم
بادست هایش پای قلبم را فلک کرد
مفلوک عشقم، من که بیماری ندارم!
چشمان من را خط ز دست از کنج شعرش
من باز و زنش گشته‌ام، عاری ندارم
لطف‌اکی آرام‌ترین جا خیال است
سقفش بریزد حس معماری ندارم
امروز باباران خدا را شکر کردیم
گفتیم رفتی، من دگریاری ندارم
بغضی سر آخر حس من را منجمد کرد
باز بچشد این شعرانکاری ندارم

♥♥♥ قافیه‌های دگسکی ♥♥♥ قافیه‌های دگسکی ♥♥♥ قافیه‌های دگسکی ♥♥♥ قافیه‌های دگسکی ♥♥♥

« ۴۲ »

شماره ی چهل و دوم

ختم

خسته‌ام از همیشه‌ها
سالهاست منتظر هیچ وقت‌هایی هستم
که شاید مرا با خود ببرند...

♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥

« ۴۳ »

شماره ی چهل و سوم

در آرم آکنده از...
در آرم آکنده از اندوه رفتن
من بودم و تصویری از دنیای دیگر
دنیای تنها ماندن بعد از خوشی‌ها
دنیای بعد تو سراسر آبی‌پر
رفتی، دلم خالی شد و نامت فقط ماند
نامی که از صد کودکی آرام‌تر بود
نامی که دنیای مرا رنگ دگر کرد
حالا فقط یک دوسه حرف بی‌خطر بود
مظلوم‌تر از من کسی را یافتم! آه
این یاد معصوم سراسر آبی‌تو
یادی شبیه حرف‌های خسته‌ی من
یادی شبیه گریه و بی‌خوابی تو!!
با نام و یادت دوستم اما تو من را
در اوج خاکستر نشینی ترک کردی
من نام و یاد مرا برایت می‌فرستم
شاید که اندوه مرا هم درک کردی!

♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥ قافیه‌های دگتلی ♥♥♥

« ۴۴ »

شماره ی چهل و چهارم

یک رباعی

امشب به سرم هوای توافتاده
در عمق گلو صدای توافتاده
دل زیر صدای گریه‌ها خواهد مرد
خون دل من به پای توافتاده

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۴۵ »

شماره ی چهل و پنج

اینجا هوا ابری است...
مهربانی‌ات ابرهای سیاه آسمان را آرام میکند
و خطوط موازی دفتر عشق را متقاطع
مهربانی‌ات رابتابان
اینجا هوا ابری است.....

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۴۶ »

شماره ی چهل و ششم

دروغ

وصف تو در دل من
گل بی خار سپیدی را دم به دم می شکند
و از آن رایحه‌ی خوش که فقط تومی دانی و من
عشق در خاطر من باز به جامی ماند
و تو چه پاک و نجیب، جیک جیک عشق را در دلم می خوانی
و دلم می خواهد با تو از ساغر هستی گویم
ساغر در دودوا، ساغر بیر ورجا، ساغر عشق و دروغ، ساغر زهد و دریا
و زبانه گویی تا به آغاز رسد با صدای عشق تو سنگ شود
و همه در دودوا، و همه بیر ورجا، همه‌ی زهد و دریا

همه را با همزیر پای دو کلام حرف زیبای تو مدفون سازد
 و دل را آنقدر نرم و آرام و لطیف به تومی اندیشید
 که فراموشش شد، ساغر عشق و دروغ
 "عشق پیدا شد" و باسنکی از جنس شقایق بر کلبه‌ی قلب در زد
 و دل غافل من همچنان می نالد
 از غم و درد در گرانسنگ شقایق
 و دروغ در دل و جان من اکنون باقیست
 و دروغ آخرین راه من است
 من به خود باز دروغ می گویم

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ♡ ♡ »

شماره ی چهل و هفتم

یادگاری

فوران شعرهای بی وزن و قافیه در ذهنم
 دفتر دلم را پاره می کند و احساسات شنی امرادر کنار هم قرار می دهد
 و یک صفحه دل برایم می کشاید
 و من می سرایم

دردهای زنجیره ای و غصه های هرمی و مثلث مرگ
 در مقابل نگاه ملتسمانه ی تو برای ترانه
 - ترانه های پوچ و بی بهانه -

و مرگ صفحه ی دلم در مثلث هرمی حوادث
 و تمام شدن یک جسم ناقص در گذر زمان
 برای یادگاری می ماند از این همه دلتنگی

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ♡ ♠ »

شماره ی چهل و هشتم

من فرزند آدم

خدا یا خط من را می شناسی همان نازک دل نازک خیال
دل را از این زمین غصه سر دو دل را آنجا و محتاج دو بال
خدا یا خواب دیدم بال دارم! و در حال پریدن سوی افلاک
میان شعرها پرمی زدم من میان شعرهای خالی از خاک
دمی نوری به قلبم خانه می کرد و یکدم لای مژگان ترانه
لبانم پر ز تسبیح تو میشد و در هر یارم اشک روانه
هزاران چشم با من حرف میزدند دیدم بین آنها آشنایی
برای اینکه آنجا حرف میزد به جای هر دو چشمی یک خدایی
هزاران قلب آنجایم تپید و به هر ضربه پراز احساس بودند
خدا یا قلبها آنجا نه از سنگ همه یک رنگ چون الماس بودند
در آنجا دوستی رنگ تو را داشت نه صدر رنگ و نه سرشار از ریا بود
محبت رایگان بود و صداقت تمامش از سرشرم و حیا بود

.....

خدا از خواب شیرینم پریدم و در خاک پراز فتنه دشتی
دو بال را چرا از من گرفتی و من فرزند آدم خسته هستم
ز فرزندان آدم غصه دارم که هر یک صدمه بساط از سیب دارم
دو صد شیطان زدستان فراری ولی گویدم سویت رهسپارم

ایع شعر در شرایط خاص سرده شده است و فقط یک دنویر مر باشد ...

من هم از فرزند لایخ آدمم که شیطن را فرار داده ام

بزرگمر گوید: ساهاست شیطن فریاد مرزند و مر گوید: آدم پیدا کنید ... من سجده خواهم کرد!!!

♥♥♥ قافیه های دگتنی ♥♥♥ قافیه های دگتنی ♥♥♥ قافیه های دگتنی ♥♥♥ قافیه های دگتنی ♥♥♥

« ۴۹ »

شماره ی چهل و دوم

شقایق های عاشق

شقایق های عاشق گریه کردند

اقاقی ها به غم ها تکیه کردند

برای زخمی که شعر گفته
ولی آن را به چشمه هدیه کردند.

♥♥♥ قافیه‌های دشتی ♥♥♥ قافیه‌های دشتی ♥♥♥ قافیه‌های دشتی ♥♥♥ قافیه‌های دشتی ♥♥♥

« ۵۰ »

شماره ی پنجاهم

زیبای وحشی

نسر دهنم چرا امشب یاد این شعر فریدوخ افتادم .. خیدر دلم گرفت ... گاهر اوقات نرو نستم ...
و این داستان است هزار رخ سالم که از ماهیگیر رخ شنیده ام ...
زن:

سحر، چون میروی در کامواج
کند تاب مرا، هجر تو تاراج
ماهیگیر:

منه یك مرد ماهیگیر ساده
خدانان مراد را آب داده!

زن:

تو را دریا فرو کویده صدفبار
ازین زیبای وحشی دست بردار
ماهیگیر:

چومی خوانندم این امواج از دور
همه عشقم، همه شوقم، همه شور

زن:

فریش را بخورای مرد، زین بیش
به گردابش، به طوفانش بیندیش!

ماهیگیر:

نمی ترسم نمی پرهیزم از کار
به امید قومی آید دگر بار

زن:

اگر از جان نمی ترسی در این راه

بیاور گوهری رخشنده چون ماه
بشوی از خانه ات فقر و سیاهی
که مروارید نیکوتر از ماهی!

ماهیکین:

ز عشقم گوهری تابنده تر نیست
سزاوار تو زین خوش تر گهر نیست
ولی کن تا نباشم شرمسارت
فروزان گوهری آرم نثارت

زنی خاموش در ساحل نشسته
به آن زیبای وحشی چشم بسته
بر او هر روز چون سالی گذشته ست
هنوز آن مرد عاشق برنگشته ست
نه تنها گوهری در دام ننشست
که عشقی پاک گوهر رفت از دست

♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥ قافیه های دگنکی ♥♥♥

« ۵۱ »

شماره ی پنجاه و یکم

شعاع های شاعر

مریم خدای دارد و یک آسمان، غم
یک جسم پوشالی ولی تایی کران، غم
احساس خشکش بی کسی را دوست دارد
یک هم زبان دارد همیشه بی زبان، غم
در ردپایش صد غزل خوابیده اما
دیوان برایش می سراید بی امان، غم
چشمان دلتنگش اسیر باغ رویا
باغ اقاقی های خسته، باغبان، غم
از بغض ها از کودکی هایش به جاماند

يك قلب باران خورده در يك كهكشان، غم
 "امشب شقایق ها بر بام شعر گفتند
 از دست این نامهربان، نامهربان، غم
 صد واژه می رقصند در شعر شقایق
 ای واژه های لعنتی! در رقصتان غم
 مریم ندارد غصه خواری غیر شعرش
 امشب به شعرش می کشد این جاودان، غم

♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥ قافیه های دگنلی ♥♥♥

« ۵۲ »

شماره ی پنجاه و دوم

برای میاس عزیزم

برایت می نویسم شعری از دل
 ولی مثل دل تو پاک و ساده
 که تا از برشوی حرف دلی که
 تپش هایش به چشمان تو داده
 شبی در اشک های بی کسی مان
 برایت نقشی از مادر کشیدم
 دوباره رنگ چشمان تو آبی
 دوباره ناز چشمانت خریدم
 تو در تنهایی من جای داری
 شبیه عشق بابا پر فروغی
 فقط قبلش بگو مثل همیشه
 نمی خندی به انشای دروغی
 به چشمانت قسم تنها تو هستی
 همان پاییز پر مهر و عزیزم
 برای اینکه چشمت خشک باشد
 به نامردان عالم در ستیزم
 صدایت را بر اینر اشک کردی

و من دستان پر مهرت ندیدم
همیشه بانفس های پریدی
و شاید من فقط نقش تو دیدم
نپرس از حرفهای سالهای پیش
توهر باورنداری مثل خوابهر...
فقط گاهی برای قصه می گفتم
که در غربت پراز احساس نابهر
نفهمیدم که قبل از او سفر کرد
تبسمها و جادوی زمانه
توهر مانند من هستی ولی.. آه..
نمی فهمی تویی در من روانه
اگر نامهربانم.. تلخ نشنو
چرا که دستهای مرا مال من نیست
فقط گاهی پرس از باد و باران
چرا اینجا کسی همسال من نیست؟
خلاصه شعرهایم خسته هستند
خودت فهمیده ای تلخند و گویا
فقط مهیاس ناز کودکی ها
سواکن نامر من را ساده از ما!!!
منم پایان يك آهنگ غمگین
تو اما پر نشاط و پرامیدی
میر یاد مرا از بچگی ها.....
پر پروانه های راکه دیدی

خدا پر باشد آنجا در کنارت
همانجایی که اکنون خانه داری
منم مریر همان تك دختری که
برای گریه هایش شانه داری

♥♥♥ قافیه های دلگشایی ♥♥♥ قافیه های دلگشایی ♥♥♥ قافیه های دلگشایی ♥♥♥ قافیه های دلگشایی ♥♥♥

« ۵۳ »

شماره ی پنجاه و سوم

آسمان کاغذی

صدای پای بودند میان ساعت نشست
 هوا عجیب سرد شد، دقیقه‌ها قلم به دست
 کمی کفن برای چشم‌های من بیاورید
 سفید، سرخ، صورتی! بیاورید هر چه هست
 مرا شبیه مرگ شاعرانه‌ها گره‌زدی
 به ریمان غصه‌های کورو گنگ دور دست
 ترانه‌های دست و پاشکسته ام غزل شدند
 تمام وزن خاطرت میان شعر من نشست
 دوباره ریزش تمام برگ‌های هستی ام
 دوباره این منم! خزان قهوه‌ای! خزان مست
 چقدر خسته ام از این هوای تلخ زرد رنگ
 به ناله‌ها، اشاره‌ها، نمی رود هوای پست!
 صدای من نمی رسد به آسمان کاغذی
 هوای بودند فرار می کند به ضرب شست
 تورفتی و فرشته‌های کاغذی ملک شدند
 تورفتی و طلسم این سکوت لعنتی شکست
 نگارگر شدم به لطف بودن و نبودن
 و حس مبهمی تمام نقشه امزهر گسست

♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥ قافیه های دگتلی ♥♥♥

« ۵۴ »

شماره ی پنجاه و چهارم

نام من هم جنس باران بود

چشم‌رامی بندم و در شعر، تاطلوع صبح مهمانم
 از حنا بندان مهتاب و رازقی حتی پریشانم

ناخواد آگاهم دوباره با، بیهیای خط خطی پر شد
سرنوشت هم "رُور شاخست" *، طبق تفسیر توانسانم؟
رگ به رگ شد بغض مفعولم، حذف شد حرفی که رابط بود
من نمی فهمم چه می گویم.. فعل مجهول و می دانم....
نامن هم جنس باران بود، در هوای ابری شهرم
ثبت احوال شما خط زد، نامیرنگ و غزل خوانم
فصل فصل این غزل گویا در غیاب اطلسی زرد است
قافیه با بغض معنا شد.. می سرایم بغض عریانم
باز امشب در دل خود کار، جوهری از غصه می ریزم
دور شو مسری است حال من.. دور شو انگار ویرانم
می تکلم خانه ی دل را.. گرد و خاکش تیره تر از پیش
من نگاه کفر را دیدم در دل مهتاب ایمانم....
با حساب چشم های من، شعرهایم تا ابد تلخند...
دل نمیداند که می دانم.. دل نمیداند نمی مانم.....

تست روزی نوعی آزمونی روانی است که در آن تصویر سه آزمودنی داده می شود و هر آزمودنی تفاسیر ظاهر خود را از آنج دارد

و روانشناس برآ توجیه به تفاسیر فرد اوضاع ناخود آگاه او را مشخص می سازد.

♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥

♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥

♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥

♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥

♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥

♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥

♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥

♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥ قافیه های دلتنگی ♥♥♥

سایت ادبی قافیه های دلتنگی (بانوی شاعره مریم وزیری - تیماء)

<http://mahnush.persianblog.ir>

سایت ادبی آشنای دیروز ... گمشده ی فردا (آرتا رحیمی)

<http://arta-mat.blogfa.com>